

# بررسی مبانی فقهی قاعده نفی عسر و حرج

- محمدعلی قاسمی<sup>۱</sup>
- کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

## چکیده

قواعد فقهی، گزاره‌هایی هستند که در بابهای مختلف فقه کاربرد فراوان و در استنباط نهایی احکام تأثیر بسزایی دارند. قاعده نفی حرج، از جمله این قواعد است که با استناد به آن، هرگاه امتثال حکمی برای مکلف، سخت و با مشقت زیاد همراه باشد، آن حکم مرتفع شده و امتثالش لازم نیست. به دیگر سخن، این قاعده اطلاعات ادله احکام را محدود می‌کند.

در این نوشتار، ضمن بررسی مفهوم و رابطه عسر و حرج، دلایلی این قاعده اعم از آیات، روایات، اجماع و عقل به تفصیل بررسی و میزان دلالت آنها تشریح شده است.

واژگان کلیدی: قاعده فقهی، عسر و حرج، فقه، علت، حکمت.

## مقدمه

از جمله قواعد‌های فقهی که در بابهای مختلفی مانند نماز، روزه و حج جریان دارد

و به آن استناد می‌شود، قاعده نفی حرج است؛ آن هم در هنگامی که تکلیفی موجب زحمت و مشقت شدید مکلف شود.

توضیح اینکه هر گاه امتثال حکمی برای مکلف، سخت و با مشقت زیاد همراه باشد، آن حکم مرتفع می‌شود و امتثالش لازم نیست؛ برای مثال، شخصی جراحی در دستش ایجاد شده است و انجام وضو موجب زحمت و درد شدید وی می‌شود، در این هنگام، شستن دست بر چنین فردی واجب نیست.

به دیگر سخن، این قاعده اطلاقات ادله احکام را محدود می‌کند؛ بدین معنا که مثلاً طبق آیه شریفه «کتب علیکم الصیام»، روزه واجب است - چه حرجی و طاقت فرسا باشد و چه نباشد - قاعده نفی حرج، این اطلاق را محدود می‌کند؛ در نتیجه، روزه حرجی واجب نیست.

در کتابهای قواعد و نوشته‌های فقهی، از این قاعده تحت عنوان «قاعده نفی العسر و الحرج» نام برده می‌شود. اگرچه این قاعده در ابواب مختلف فقه جاری می‌شود و در موارد زیادی مورد نیاز فقیه است، در کمتر کتابی به صورت مستقل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ لذا لازم به نظر می‌رسد که زوایای گوناگون آن مورد کاوش قرار گیرد.

در این نوشتار، دلیلهایی که فقیهان بر این قاعده اقامه کرده‌اند، ذکر شده و جوانب مختلف آنها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد؛ ضمن آنکه قبل از طرح اصل مسئله، چند موضوع مربوط به قاعده را مطرح می‌کنیم.

## ۱. مفهوم عسر و حرج

«حرج» در لغت به معنای ضیق (تنگی)، سختی، گناه و حرام است. راغب می‌گوید: «حرج» در اصل به معنای اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه‌ای که موجب حصول تصور ضیق و تنگی میان آن اشیا شود؛ لذا به تنگی و گناه، «حرج» گفته‌اند (۱۴۰۴: ۱۱۲).

در *لسان العرب* ذیل ماده حرج چنین آمده است: «حرج در لغت به معنای گناه و ضیق است» و از زجاج نقل می‌کند که: «الحرج فی اللغة أضحیق الضیق و معناه أنه

ضیق جداً؛ حرج به امری اطلاق می‌شود که دارای مشقت و سختی زیادی باشد. ابن اثیر در نه‌هایه متذکر می‌شود که «حرج» در اصل به معنای ضیق است؛ گرچه گاهی به معنای گناه و حرام هم می‌آید و گفته شده است که «حرج» به معنای اُضیق الضیق (مشقت و سختی زیاد) است (بی‌تا: ۲۶۱/۱).

واژه «حرج» در قرآن به معانی مختلفی آمده است؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (حج/ ۲۸)؛ در دین، کار سخت و شاقی برای شما جعل نکرد.

﴿ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (مائده/ ۶)؛ خداوند نخواسته است برای شما مشقتی ایجاد کند.

حرج در این دو آیه به معنای «سختی و دشواری» است و در پاره‌ای دیگر از آیات، به معنای «گناه» به کار رفته است؛ مانند:

﴿لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لایجدون ما ینفقون حرج إذا نصحوا لله و رسوله﴾ (توبه/ ۹۱)؛ بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی نیست (که در میدان مبارزه شرکت نکنند) هرگاه بر خدا و رسولش خیرخواهی کنند.

﴿لیس علی الأعمی حرج و لا علی الأعرج حرج و لا علی المريض حرج و لا علی أنفسکم أن تأکلوا من بیوتکم﴾ (نور/ ۶۱)؛ بر نابینا و افراد لنگ و بیمار، گناهی نیست (که با شما هم‌غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان غذا بخورید.

حرج در آیات دیگری به معنای «تنگی» به کار رفته است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء﴾ (انعام/ ۱۲۵)؛ آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که (به سبب اعمال) خلافتش) بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن چنان تنگ می‌سازد که گویا می‌خواهد به آسمان بالا رود.

در روایت‌های متعددی، ائمه علیهم‌السلام واژه حرج را به «ضیق» معنا کرده‌اند (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۹۸۰/۲، ح ۱؛ مجلسی، ۱۴۰۲: ۳۰۰/۵، ح ۱). از جمله در روایتی ذیل آیه ﴿... و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً﴾ آمده است:

امام از راوی سؤال می‌کنند: آیا معنای حرج را می‌دانی؟ راوی در پاسخ عرض می‌کند: خیر، امام عملاً و با دست، معنای حرج را نشان می‌دهند؛ به این شکل که انگشتانشان را به یکدیگر می‌چسبانند؛ مانند شیء به هم چسبیده‌ای که نه چیزی در آن داخل می‌شود و نه چیزی از آن خارج می‌شود (کنایه از فشار و تنگی) (همان: ۲۳۳/۲۵، ج ۱۰).

واژه «عسر» نیز متضاد «یسر» است و به معنای سختی، دشواری و تنگی است. این واژه در قرآن کریم، به همین معناست؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (انشراح/ ۵)؛ مسلماً با سختی، آسانی است.

﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ (طلاق/ ۷)؛ خداوند به زودی بعد از سختیها، آسانی قرار می‌دهد.

## ۲. رابطه عسر و حرج

مرحوم نراقی رابطه عسر و حرج را عموم و خصوص مطلق دانسته و گفته است:

عسر اعم است و بر هر امر شدید و صعبی صدق می‌کند. از سوی دیگر، حرج فقط بر امری اطلاق می‌شود که در نهایت دشواری و سختی باشد. چنان که اگر مولا به بنده‌ای که طاقت و قدرتش، حمل یک شیء به وزن چهل کیلو است، امر کند که یک شیء سی کیلویی را در مسیری با طول یک کیلومتر حمل کند، تعبیر می‌شود که او را در عسر قرار داده است. اما در اینجا اگر گفته شود که در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته است، صحیح نیست. اما اگر بنده را امر کند که این مسیر را هر روز همراه با این شیء سی کیلویی طی کند، گفته می‌شود که در ضیق واقع شده است (۱۴۱۷: ۱۸۶).

- به عقیده ایشان، تکالیف از نظر میزان سهولت و عسر، درجاتی به شرح زیر دارد:
۱. پایین‌تر از عسر: تکالیفی که سهل و آسان است.
  ۲. عسر: تکالیف سختی که موجب ضیق و تنگنا نیست.
  ۳. حرج: تکالیف ضیق و دشواری که مکلف، طاقت انجام آنها را دارد.
  ۴. تکالیف ما لایطاق: تکالیفی که انجام آنها خارج از طاقت مکلف است.
- تردید نیست که تکلیف به یسر، جایز است و تکلیف به «ما لایطاق»، ممتنع و

محال است. آنچه باید مورد بررسی قرار گیرد، این است که آیا تکلیف به عسر و حرج واقع شده است یا خیر؟ (همان: ۱۸۶).

به نظر می‌رسد که این برداشت صاحب عوائد از معنای حرج، مخالف با فهم علما و استدلال ائمه علیهم‌السلام در روایات می‌باشد و رابطه مصادیق عسر و حرج، تساوی است نه عموم و خصوص مطلق؛ زیرا هر کاری که انجامش برای انسان، سخت و دشوار است، موجب ضیق و اعمال فشار بر او می‌شود و بر عکس، هر عملی که موجب ضیق و ایجاد تنگنا برای انسان می‌شود، دشوار و سخت هم هست.

علما با وجود مشقت و دشواری، تکلیف را با تمسک به قاعده، نفی می‌کنند و برای تطبیق عنوان حرج، شرط دیگری را لازم نمی‌دانند. ائمه علیهم‌السلام هم فقط با وجود سختی و مشقت، تکلیف را با استناد به آیه نفی حرج، رفع می‌کنند.

بدین ترتیب، برای تطبیق عنوان حرج، وجود مشقت و سختی به تنهایی کافی است و تکرار عمل لازم نیست. افزون بر اینکه ضابطه تعیین مصداق عسر و حرج، عرف است که مطابق با آن، هر کاری که موجب مضیقه و تنگنا باشد، حرج و دشوار تلقی می‌شود. در مثالی هم که ایشان ذکر کردند، اگر مشقت، شدید باشد، می‌توان گفت که بنده در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته است.

البته قابل انکار نیست که تکالیف از حیث سهولت و دشواری، با هم تفاوت دارند. در این قسمت، مناسب است به فرق تکلیف موجب عسر و حرج و تکلیف به «ما لایطاق» اشاره‌ای داشته باشیم.

منظور از تکلیف موجب عسر و حرج، تکلیفی است که مکلف - عقلاً - قدرت انجام آن را دارد، ولی این امر به طور معمول برای مکلف قابل تحمل نیست. در حالی که تکلیف «ما لایطاق»، حکمی است که نه از حیث عقل مقدور است و نه به طور معمول، مکلف توان انجام آن را دارد.

به دیگر سخن، از تفاوت‌های آشکار تکالیف حرجی و «ما لایطاق» این است که بر خلاف تکلیف به امر حرجی، تشریح تکلیف «ما لایطاق» از سوی شارع، امری محال و غیر معقول است.

ایرادی که ممکن است در اینجا مطرح شود، این است که اگر مراد از حرج،

صرف ضیق و سختی در مقابل یسر و آسانی باشد - چنان که از عرف و لغت، همین معنا استفاده می‌شود - مستلزم این است که تکالیف دارای کمترین مشقت و سختی هم توسط این قاعده نفی شود و نتیجه عمل به قاعده، دست کشیدن از تکالیف زیادی مانند روزه در روزهای گرم و طولانی تابستان و وضو در سرمای زمستان می‌باشد و حال آنکه هیچ یک از فقیهان این گونه عمل نکرده‌اند.

در پاسخ باید گفت: گرچه معنای لغوی و عرفی حرج، وسیع است، در اینجا مرتبه خاصی از مشقت مورد نظر است نه مطلق سختی و دشواری. بدین ترتیب، باید در جست‌وجوی این بود که کدام مرتبه از حرج و سختی در نفی حرج اراده شده است.

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب *الفصول المهمه*، بعد از ذکر تعدادی از روایات مربوط به قاعده نفی حرج می‌فرماید:

نفی الحرج مجمل لایمکن الجزم به فیما عدا التکلیف بما لایطاق، وإلا لزم رفع جمیع التکالیف (۱۴۱۸: ۶۲۲).

یعنی قدر متیقن از قاعده، تکلیف به «ما لایطاق» است و در مراتب پایین‌تر، قاعده مجمل است و نمی‌توان به آن عمل کرد؛ زیرا مستلزم رفع جمیع تکالیف است. اینکه ایشان اجمال قاعده را مطرح کرده‌اند، بدین سبب است که قرآینی وجود دارد مبنی بر اینکه مراد از حرج در بحث ما، مرتبه خاصی از مشقت است و از سوی دیگر، ایشان دلیلی برای مشخص کردن این مرتبه پیدا نکرده‌اند.

در رد کلام مرحوم شیخ حر عاملی باید گفت: از روایاتی که در بحث قاعده نفی حرج مطرح می‌شود، استفاده می‌شود که مراد از حرج، مشقت شدیدی است که غالب مردم در شرایط معمولی، آن را تحمل نمی‌کنند و از نوشته‌های فقیهان هم چنین برداشت می‌شود که همین معنا را از عموماً نفی حرج فهمیده‌اند؛ لذا در مسئله جواز تیمم به دلیل ترس از شین<sup>۱</sup> در اعضای وضو، آن را به موردی که در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نیست، مقید کرده‌اند و بعضی دیگر فرموده‌اند که باید

۱. شین، حالتی است که در آن، پوست دست به سبب سردی آب به شدت خشک می‌شود و دست را زشت می‌کند و گاهی پوست، ترک برداشته و از آن خون خارج می‌شود.

شدید و به تعبیر بعضی دیگر، فاحش باشد.

صاحب جواهر در ذیل این مسئله می‌نویسند:

علما اجماع دارند بر اینکه در صورت ترس از صدمه دیدن پوست به سبب استفاده از آب - فرقی نمی‌کند که ترس از ایجاد آن باشد، یا شدید شدن و یا طولانی شدن زمان بهبودی آن - تیمم جایز است. بعضی بدون هیچ گونه شرطی، تیمم را جایز دانسته‌اند.

بعضی دیگر تصریح کرده‌اند که بین ضعیف و شدید آن فرقی نیست، و حال آنکه در مرضی که موجب جواز تیمم می‌شود، شدید بودن شرط است و بر مرتبه ضعیف شین، مرض صدق نمی‌کند (اگر چه نسبت به صدق عنوان مرض بر مرتبه شدیدش هم شک وجود دارد) و ادله ترس از سرما هم این مورد را شامل نمی‌شود. بدین ترتیب، تنها دلیل جواز تیمم در صورت ترس از صدمه دیدن پوست، عموماً نفی حرج است و روشن است که مرتبه ضعیف آن، موجب زحمت و مشقت نمی‌شود و شاید بتوان گفت که اغلب مردم در هوای سرد به مرتبه ضعیف آن مبتلا می‌شوند؛ لذا بعضی از علما فرموده‌اند که ترس از صدمه دیدن پوست، هنگامی موجب جواز تیمم می‌شود که فاحش (شدید) باشد و یا به تعبیر بعضی دیگر، در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نباشد. لذا اقوی این است که جواز تیمم، مشروط است به هنگامی که ترس از شین شدیدی که در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نیست، وجود داشته باشد (نجفی، ۱۳۹۳: ۵/۱۱۳؛ نیز ر.ک: طباطبایی یزدی، بی تا: ۱/۲۲).

روشن است، این شرط که سختی باید به شکلی باشد که به طور معمول قابل تحمل نباشد، نسبت به افعال، حالات و اشخاص مختلف، تفاوت می‌کند. نتیجه، اینکه ضابطه در قاعده نفی حرج، مطلق مشقت و عسری که در اکثر تکالیف موجود است، نمی‌باشد، بلکه مشقت شدیدی که به طور معمول در مانند آن فعل تحمل نمی‌شود، مورد نظر است.

### ۳. بررسی دلایلی قاعده نفی عسر و حرج

فقیهان برای این قاعده به دلایلی از آیات، روایات، اجماع و عقل تمسک جستند که به بیان آنها می‌پردازیم:

### ۱-۳. آیات

آیه اول: ﴿و جاهدوا فی الله حقّ جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّة ابراهیم هو سماء المسلمین من قبل و فی هذا...﴾ (حج/ ۷۶)؛ و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید. او شما را برگزیده و در دین، کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است. این همان آیین پدر شما ابراهیم است. او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی، مسلمان نامید.

طبرسی در معنای کلمه جهاد می گوید:

اکثر مفسران «جهاد» را در اینجا به معنای خصوص مبارزه مسلحانه با دشمن نگرفته اند، بلکه همان گونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود، به معنای هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته اند. و منظور از حقّ جهاد، خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خداست (۱۴۰۶: ۱۵۴/۷).

در باره مفاد آیه شریفه، سه دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست این است که آیه شریفه می فرماید: انسان با انجام گناه، در مضیقه قرار نمی گیرد و راه برای رها شدن از عذاب آن وجود دارد. از قائلان برجسته این دیدگاه، می توان از فقیه ارجمند، شیخ طوسی در تفسیر تبیان (۱۴۰۹: ۳۴۴) و مفسر گرانمایه، طبرسی (۱۴۰۶: ۱۵۴/۷) نام برد.

می توان چنین پاسخ داد که آیه می فرماید: ما در دین بر شما حرجی قرار ندادیم. این جمله، عمومیت دارد و هم شامل مدّعی ما می شود و هم احتمال آنها را در بر می گیرد؛ بدین معنا که حرج در دین، هم شامل فقدان حکم حرجی است و هم مشتمل بر بسته نبودن راه توبه و مثل آن؛ چنان که بعضی از مفسران به این عمومیت تصریح نموده اند (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۱۴۹/۱۷؛ فخر رازی، بی تا: ۳۳/۲۳). بنابراین، توجیه و معنایی که برای آیه در مناقشه آمده است، مصداقی از مصداق عموم آیه است و منافاتی با کلام ما (که نفی حکم حرجی در دین باشد) ندارد. به علاوه، بعضی از مفسران (الوسی، ۱۴۰۵: ۲۱۰/۱۷) حتی این احتمال را به عنوان مصداق آیه هم قبول

۱. این دیدگاه در التفسیر الوسیط (واحدی نیشابوری)، ج ۳، ص ۲۸۰ هم مطرح شده است.



ندارند و می‌گویند به طور کلی آیه در این معنا ظهور ندارد.

پاسخ دیگر اینکه در بعضی از روایات، ائمه علیهم‌السلام به این آیه برای نفی احکام حرجی استناد کرده‌اند.

دیدگاه دوم، این است که آیه شریفه می‌فرماید: هدف از جعل احکامی که امثالشان سخت است، به زحمت انداختن مکلفان نیست. این دیدگاه در کتاب *منتقى الاصول* مطرح شده و در آن آمده است، آنچه این دیدگاه را تأیید می‌کند، ادامه آیه شریفه است که می‌گوید: «مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ»؛ این همان آیین پدر شما ابراهیم است، او شما را در کتب پیشین و این کتاب، مسلمان نامید (روحانی، ۱۴۱۶: ۳۴۵/۴).

این قسمت از آیه شریفه با ترغیب به امثال احکام (اگرچه بعضی از آنها سخت و مشکل است) تناسب دارد و بیان اینکه این احکام، همان دین ابراهیم حنیف است که مورد احترام اعراب است و این ترغیب موجب سهولت امثال می‌شود. این قسمت از آیه با نفی احکام حرجی سازگار نیست؛ زیرا رفع احکام حرجی به تعلیل و ترغیب نیاز ندارد و چیزی است که هر نفسی به راحتی قبول می‌کند.

باید گفت، این دیدگاه هم پذیرفتنی نیست؛ زیرا همان طور که درباره دیدگاه نخست ذکر شد، اولاً این دیدگاه با ظاهر آیه شریفه منافات دارد و دوم اینکه در بعضی از روایات، برای نفی احکام حرجی به این آیه استناد شده است که این خود شاهدهی بر بطلان این دیدگاه است.

نسبت به مؤیدی هم که ذکر کردند، باید بگوییم که این قسمت از آیه با نفی حرج هم سازگار است؛ زیرا مفاد آیه این است: در راه امثال احکام الهی تا جایی که به حرج و زحمت نیفتید، تلاش کنید و این همان دین پدرتان ابراهیم است؛ همان طور که در دین حضرت ابراهیم، امثال احکام واجب بوده است، در دین اسلام هم واجب است. بدین ترتیب، این قسمت از آیه، مسلمانان را به امثال احکام ترغیب می‌کند.

دیدگاه سوم در مفاد آیه، این است که آیه شریفه بر نفی احکام حرجی دلالت می‌کند. علامه طباطبایی همین دیدگاه را تأیید می‌کنند و می‌نویسند: «استناد به آیه

در بعضی از روایات برای رفع احکام حرجی، شاهی بر صحت این دیدگاه است»  
(بی تا: ۴۱۳/۱۴).<sup>۱</sup>

دو اشکال نسبت به این دیدگاه مطرح شده است که آنها را بررسی می کنیم:  
۱. آیه، درباره جهاد وارد شده است و جهاد از بارزترین مصادیق حرج است. بر فرض که قاعده ثابت باشد، احکامی را که تمام و یا اغلب مصادیق آنها حرجی است، شامل نمی شود. بدین ترتیب، اگر بگوییم آیه بر نفی احکام حرجی در دین دلالت می کند، مورد خود آیه را که جهاد باشد، شامل نمی شود و این هم مستهجن است (روحانی، ۱۴۱۶: ۳۴۵/۴).

در پاسخ باید بگوییم که این اشکال وارد نیست؛ زیرا منظور از کلمه جهاد -همان طور که در صدر بحث ذکر کردیم- هرگونه سعی و تلاش در جهت انجام نیکیها و امتثال اوامر شارع است و این هم حرجی نیست. مفاد آیه این است که در راه خدا و امتثال احکام، تلاش و کوشش کنید و این تلاش تا حدی لازم است که موجب زحمت و مشقت شما نشود.

۲. با ملاحظه صدر و ذیل آیه می توان گفت که در این آیه خداوند می فرماید: در امتثال احکام و اوامر الهی تلاش کنید و عبادات را به شکل صحیح انجام دهید؛ زیرا آنچه ما جعل کرده ایم، سخت و مشکل نیست، بلکه همان شریعت سهله و آسان ابراهیم است. بدین ترتیب، مفاد آیه این است که طبع احکامی که در حال حاضر بر شما جعل شده، سهل و آسان است در قبال بعضی از ادیان سابق که دارای احکام سخت و مشکل بوده اند؛ در نتیجه، اطلاق احکام -اگرچه موجب حرج شود- مقید نمی گردد.

اگر بگویید باز هم آیه بر نفی احکام حرجی دلالت می کند، چون شما گفتید اساس دین اسلام بر یسر است، مستلزم این است که علاوه بر اینکه خود احکام،

۱. همین دیدگاه را محمد قمی مشهدی در تفسیر کنز الدقائق (۱/۹: ۱۴۱۱)، مطرح کرده است. بعضی از مفسران اهل سنت هم، همین دیدگاه را در مفاد آیه یاد کرده اند؛ از جمله: ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم (۱۳۸۸: ۲۳۶/۳)، آلوسی بغدادی در روح المعانی (۱۴۰۵: ۲۰۹/۱۷) و محمدعلی صابونی در صفوی التفسیر (۱۴۱۴: ۳۰۰/۳).

حرجی نباشد، اطلاق و شمول احکام هم موجب حرج نشود و اگر جایی مستلزم حرج شد، این اطلاق، مقید می‌شود. تنها تفاوت این دیدگاه با دیدگاه سوم این است که بر طبق آن دیدگاه، دلالت آیه بر نفی احکام حرجی به دلالت مطابقی است و بر طبق نظر شما به دلالت التزامی است و این در اصل نتیجه تأثیری نمی‌گذارد، در پاسخ می‌گوییم: این ایراد وارد نیست؛ زیرا مسلم است که تعدادی از احکام - تمام و یا اکثر مصادیق آنها - حرجی است و نمی‌توان به ارتفاع این احکام در موارد حرجی قائل شد. برای حل مشکل دو راه وجود دارد:

نخست اینکه بگوییم مفاد آیه این است که غالب و نوع احکام اسلام، حرجی نیست و این منافات ندارد با اینکه تعداد محدودی از احکام، مانند جهاد، حرجی باشد. البته این راه، خلاف ظاهر آیه است؛ چون در آیه شریفه، لفظ «دین» آمده است و تمام احکام را شامل می‌شود نه غالب و اکثر احکام را.

راه دوم این است که بگوییم مفاد آیه عبارت است از اینکه هیچ حکم حرجی در دین وجود ندارد و همه احکام موجود در شریعت، سهل و آسان است و عموم آیه توسط ادله احکام حرجی (که ثبوتشان مسلم است) تخصیص می‌خورد. این راه هم خلاف ظاهر است؛ چون باید درباره احکام حرجی، عموم آیه را تخصیص بزنیم. نتیجه اینکه آیه، در هیچ یک از این دو احتمال ظهور ندارد و مجمل است؛ لذا قابل استناد نیست (همان: ۳۴۶).

این ایراد هم وارد نیست و از آن به دو گونه می‌توان پاسخ داد: اولاً در هر عامی که مخصّصی دارد، همین دو احتمال قابل طرح است؛ مثلاً در «أوفوا بالعقود» و مخصّصی از قبیل «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» امر، دایر است بین آن که بگوییم «أوفوا بالعقود» در عموم استعمال شده و عموم آن، حجت است، مگر در مواردی که مخصّص داشته باشد. پس در مواردی که دلیلی بر تخصیص وجود نداشته باشد، حجت است؛ و یا آنکه بگوییم «أوفوا بالعقود» در اکثر افراد عقود استعمال شده است؛ بنابراین، «نهی النبی ﷺ...» مخصّص آن نیست و «أوفوا بالعقود» هم عمومیت ندارد و از حجیت ساقط می‌شود. معلوم است که این بیان، مستلزم طرح همه عمومات است که گمان نمی‌رود قائل، به آن ملتزم باشد.

ثانیاً تخصیص عام به سبب دلیلی که صلاحیت تخصیص آن را دارد، بر خلاف ظاهر نیست. در مواردی که عام به مخصّص منفصل، تخصیص می خورد، در معنای عموم استعمال می شود، منتهی مراد استعمالی و مراد جدی، متفاوت است. ولی استعمال عامی که ظهور در عموم دارد، در اکثر افراد، بر خلاف ظاهر است که نمی شود به آن مستلزم شد، مگر آنکه قرینه ای در خصوص آن موجود باشد. فقیهان شیعه نیز این دیدگاه را پذیرفته و در موارد متعددی برای رفع احکام حرجی به این آیه استناد کرده اند که به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. مرحوم شیخ مفید در بحث کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان می فرماید: کسی که کفاره بر او واجب است، اگر نتواند روزه بگیرد و یا شصت مسکین را اطعام کند، چیزی بر او واجب نیست؛ به دلیل آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (۱۴۱۰: ۲۸۰).

۲. سید مرتضی در همین بحث می فرماید:

کسی که دو ماه روزه بر او واجب است، اگر یک یا چند روز از ماه دوم را روزه بگیرد و سپس بدون عذر، فاصله بیندازد، لازم نیست که از اوّل شروع کند و روزه را ادامه می دهد؛ به دلیل اجماع و آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج». چون شروع روزه از ابتدا موجب مشقّت و حرج شدید و عظیم است (۱۳۹۱: ۱۶۷).

۳. شیخ طوسی در بحث تیمم می فرماید:

کسی که می ترسد بیماری اش به سبب وضو گرفتن شدید شود، جایز است تیمم کند؛ به دلیل آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» چون استفاده از آب با این وضعیت، موجب زحمت و حرج است (۱۴۰۷: ۲۶/۱).

۴. محقق حلی هم در همین مسئله به این آیه برای جواز تیمم استناد کرده اند (۱۳۶۴: ۳۶۵/۱).

۵. ابن زهره حلی در بحث حج می فرماید:

اگر کسی سهواً طواف زیارت را ترک کند، هر گاه که یادش آمد، باید آن را قضا کند و اگر تا زمان برگشت به محل سکونت خود، یادش نیاید، باید خودش آن را قضا کند، و اگر برایش مقدور نبود، می تواند نائب بگیرد تا به جای وی

طواف زیارت را انجام دهد؛ به دلیل اجماع و آیه شریفه ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (۱۴۱۷: ۱۷۱).

#### ۶. صاحب جواهر در بحث حج می‌فرماید:

در ایام تشریق بر حجاج واجب است که شب را در منی سپری کنند، اما کسی که در اطرافینش شخص مریضی وجود دارد که دارای وضعیت خطرناکی است و یا مالی دارد که ممکن است از بین برود، می‌تواند در مکه بماند؛ زیرا حضور این شخص در منی با این وضعیت، موجب زحمت و مشقت وی می‌شود و خداوند فرموده است: ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (نجفی، ۱۳۹۳: ۱۳/۲۰).

#### علت و حکمت

آخرین بحثی که در ذیل این آیه شریفه مطرح می‌شود، این است که در روایات متعددی برای نفی احکام حرجی، بدان استناد شده است. در بعضی از روایات، به عنوان حکمت تشریح بعضی از احکام و در بعضی دیگر به عنوان علت حکم مورد استناد قرار گرفته است (این روایات در بخش پسین مطرح می‌شود).

آیه شریفه ظهور در این دارد که نفی حرج، علت است و حکم دایر مدار آن است؛ یعنی هر جا که حکم، حرجی باشد، نفی می‌شود؛ بنابراین، اگر اطلاق حکم در موردی موجب مشقت مکلفان شود، آن اطلاق، مقید می‌شود و اینکه به آیه در بعضی از روایات به عنوان علت و در بعضی دیگر به عنوان حکمت استناد شده است، ظهور خود آیه را در علّیت از بین نمی‌برد.

نتیجه مباحثی که در ذیل آیه شریفه مطرح شد، این می‌شود که آیه شریفه ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾، همان‌طور که اکثر فقیهان برداشت کرده‌اند، بر قاعده نفی عسر و حرج دلالت می‌کند.

آیه دوم: ﴿... و إن كنتم مرضی أو علی سفر أو جاء أحد منكم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهكم و أیدیكم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لكن یرید لیطهركم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشكرون﴾ (مائده/ ۶)؛ اگر بیمار یا مسافر باشید یا قضای حاجت کردید و یا با زنان همبستر شدید و آب برای تطهیر نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر

صورت و دستها بکشید. خداوند نخواسته است مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید.

این آیه شریفه با توجه به صدر و ذیل آن، دو مطلب را بیان می‌کند: مطلب نخست که سلبی است، عبارت است از نفی وجوب وضو و غسل در هنگامی که آب موجود نباشد و مطلب دوم که ثبوتی است، عبارت است از وجوب تیمم در وقتی که آب موجود نباشد.

نسبت به این قسمت از آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج﴾ دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه به مطلب سلبی مرتبط باشد که در این صورت، معنای آیه چنین است که در هنگام فقدان آب، وجوب وضو و غسل نفی شده است؛ زیرا خداوند جعل احکام حرجی را اراده نکرده است؛ پس آیه بر قاعده نفی حرج دلالت می‌کند.

احتمال دوم اینکه به مطلب ثبوتی مرتبط باشد و مفاد آیه در این صورت، این می‌شود که انگیزه و هدف مولا از وجوب تیمم به زحمت انداختن مکلفان نیست، بلکه اهداف دیگری، از جمله تطهیر مکلفان، مورد نظر بوده است؛ پس آیه بر نفی احکام حرجی دلالت نمی‌کند.

از این دو احتمال، احتمال نخست صحیح به نظر می‌رسد.

بعضی گفته‌اند که این آیه به قاعده نفی حرج ربطی ندارد و چند دلیل هم ذکر کرده‌اند که آنها را بررسی می‌کنیم:

۱. استدراک ﴿و لکن یرید لیطهرکم﴾ در احتمال دوم ظهور دارد؛ زیرا این استدراک، آنچه را ﴿ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج﴾ نفی کرده است، اثبات می‌کند و این ظهور، اقتضا می‌کند که نفی و اثبات، به یک مسئله و موضوع مرتبط باشد. توضیح اینکه استدراک به جهت ثبوتی آیه مرتبط است و اگر بگوییم که آیه می‌فرماید: وجوب وضو و غسل به سبب حرجی بودن، رفع شده است، استدراک لغو می‌شود. اما اگر احتمال دوم را بپذیریم، مفاد آیه این می‌شود که

هدف از جعل وجوب وضو، غسل و تیمم به زحمت انداختن مکلفان نیست، بلکه هدف، تطهیر آنها از آلودگیهای جسمی و روحی بوده است. بدین ترتیب، نفی و اثبات، به یک موضوع مرتبط می‌شود و این گونه استعمالات در عرف زیاد است (روحانی، ۱۴۱۶: ۳۴۲/۴).

این دلیل، صحیح نیست؛ زیرا مفاد آیه این است که خداوند می‌فرماید: وجوب وضو و غسل حرجی از شما نفی شده است؛ چون جعل حرج را بر شما اراده نکرده‌ام. در اینجا ممکن است کسی فکر کند که با نفی وجوب وضو و غسل حرجی، دیگر تکلیفی ندارد؛ لذا برای رفع این توهم در ادامه می‌فرماید: اگرچه جعل حرج را اراده نکرده‌ام، تطهیر شما مورد نظر است؛ لذا برای اینکه تطهیر شوید، باید به جای وضو یا غسل حرجی تیمم کنید.

ابتدا باید بگوییم که قاعده، احکامی را که موضوعشان حرجی است (مانند جهاد)، شامل نمی‌شود؛ چون دلیل این احکام، قاعده را تخصیص می‌زند و همچنین قاعده، احکامی را که مقید به عدم حرج است نیز شامل نمی‌شود؛ چون این گونه احکام در صورت حرجی شدن، به واسطه ارتفاع موضوعشان (که مقید به عدم حرج بوده است) از بین می‌رود و برای رفع آنها نیازی به اجرای قاعده نیست. بدین ترتیب، قاعده احکامی را شامل می‌شود که در ثبوت آنها حرج و عدم حرج خصوصیتی ندارد.

۲. دلیل دوم این است که فقیهان موضوع تیمم را (که نیافتن آب است) اعم از نیافتن عقلی (اصلاً آب موجود نیست) و عرفی (هنگامی که استفاده از آب، سخت و مشکل باشد) دانسته‌اند؛ همان‌طور که مرادشان از در دسترس بودن آب (که موضوع وجوب وضو است) در دسترس بودن عرفی است؛ یعنی علاوه بر اینکه آب موجود است، استفاده از آن هم موجب زحمت و مشقت نمی‌شود. بدین ترتیب، وجوب وضو مقید است به اینکه استفاده از آب، حرجی نباشد؛ لذا وقتی که استفاده از آب با زحمت و مشقت ممکن است، وجوب وضو به سبب اینکه موضوعش (حرجی نبودن استفاده از آب) مرتفع شده است، رفع می‌شود و برای بیان نفی وجوب آن نیازی به تطبیق قاعده نیست (همان: ۳۴۳).

این استدلال هم به دو علت پذیرفته نیست:

نخست اینکه اگر فقیهان نیافتن آب را اعم از عقلی و عرفی گرفته‌اند، به دلیل همین نفی حرج بوده است؛ یعنی چون خداوند احکام حرجی جعل نکرده است، اگر استفاده از آب، حرجی باشد، باز هم در دسترس بودن آب صدق نمی‌کند. دوم اینکه این قسمت از آیه شریفه به عنوان یک کبرای کلی است که بر این مصداق تطبیق می‌کند؛ گر چه برای نفی وجوب وضو احتیاجی به آن نباشد. البته اکثر مفسران، این آیه شریفه را ناظر به قاعده نفی حرج ندانسته‌اند و گفته‌اند که این آیه می‌فرماید: هدف از جعل وضو، غسل و یا تیمم به زحمت انداختن مکلفان نبوده است، بلکه اهداف دیگری، از جمله تطهیر آنها اراده شده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد:

هدف از جعل این احکام به زحمت انداختن مکلفان نبوده است، بلکه تطهیر بدن از حدث و جنابت و به عبارت دیگر، پاک کردن بدن از گناهان، اراده شده است (۱۴۰۶: ۳/۲۵۹).

شیخ طوسی هم همین مطلب را در ذیل آیه شریفه بیان می‌کنند (۱۴۰۹: ۳/۴۵۸). آیه سوم: ﴿... و من كان مريضاً أو على سفر فعده من أيام أخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة...﴾ (بقره/ ۱۸۵)؛ ... و آن کس که بیمار یا در سفر باشد، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد. خداوند راحتی شما را می‌خواهد و سختی شما را نمی‌خواهد تا این روزها را تکمیل کنید.... ابتدای آیه شریفه به دو مطلب اشاره دارد: نخست اینکه روزه بر مریض و مسافر واجب نیست و دوم اینکه مریض و مسافر باید در ایام دیگر به تعداد روزهایی که روزه نگرفته‌اند، روزه بگیرند.

در ادامه خداوند می‌فرماید: ﴿یرید الله بکم اليسر و لایرید بکم العسر﴾؛ یعنی نفی وجوب روزه از مریض و مسافر به این دلیل است که خداوند نخواسته بندگانش به زحمت بیفتند و عسر را از آنها نفی کرده است. و بعد می‌فرماید: ﴿و لتكملوا العدة﴾؛ و ایام دیگری را باید روزه بگیرند تا تعداد روزها کامل شود (طباطبایی، بی‌تا: ۲/۲۴). ذکر این قسمت از آیه در ذیل آیات صوم، بدین معنا نیست که خداوند فقط در



روزه، بندگانش را به زحمت نینداخته است، بلکه عمومیت دارد و اینجا به عنوان یک کلی بر یک مورد خاص تطبیق شده است.

بدین ترتیب، اگر این قسمت از آیه را به تنهایی در نظر بگیریم، مفادش این است که خداوند در مرحله جعل و تشریح احکام، نخواست است که مکلفان را در ضیق و مشقت قرار دهد و این با علت، تناسب دارد، اما چون همراه با روزه مسافر ذکر شده و روزه مسافر، همیشه حرجی نیست، به عنوان حکمت آمده است و معنای آیه این است که هر وقت روزه مسافر، حرجی باشد، واجب نیست، ولی این جمله مفهوم ندارد که بگوییم پس هر جا که حرجی نیست، مسافر باید روزه بگیرد.

مرحوم طبرسی می نویسد:

این آیه، عقیده قائلان به جبر را که می گویند خداوند انسان را به اموری که خارج از طاقت انسان است، تکلیف کرده، باطل می کند؛ چون وقتی که خداوند به امور دارای مشقت و سختی امر نکرده است، به طریق اولی به اموری که خارج از طاقت مکلف است، امر نکرده است (۱۴۰۶: ۴۹۹/۱).

در کتابهای فقهی هم به مواردی برخورد می کنیم که فقیهان این قسمت از آیه شریفه را به عنوان یک قانون کلی مد نظر قرار داده و در امور مختلف به آن استناد کرده اند؛ برای نمونه، به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. شیخ مفید در بحث روزه می فرماید: «کسانی که روزه گرفتن برای آنها سخت و مشکل است، می توانند افطار کنند».

وی در ادامه به آیه شریفه ﴿یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر﴾ استناد کرده و می فرماید:

از این آیه استفاده می شود که خداوند به هر شخصی، به اندازه ای که بتواند بدون مشقت شدید، تکلیف را امثال کند، امر می نماید (۱۴۱۰: ۳۵۱).

۲. محقق حلی در بحث نماز قضا می فرماید:

رعایت ترتیب در نماز قضا شرط نیست؛ چون رعایت ترتیب موجب عسر و زحمت می شود و عسر با آیه شریفه ﴿یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر﴾ نفی شده است (۱۳۷۱: ۱۲۲).

۳. صاحب‌جوهر در بحث نماز می‌فرماید:

کسی که نمی‌تواند نماز را با شرایطش انجام دهد، به هر شکل که می‌تواند باید آن را ادا کند (در حالت ایستاده باشد یا نشسته یا خوابیده و یا...) چون خداوند می‌فرماید: ﴿یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر﴾ (نجفی، ۱۳۹۳: ۱۴/۱۸۰).

آیه چهارم: ﴿لایکلف الله نفساً إیفاً وسعها...﴾ (بقره/۲۸۶)؛ خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

این مضمون در چند آیه دیگر هم تکرار شده است (بقره/۲۳۳؛ انعام/۱۵۲؛ اعراف/۴۲؛ مؤمنون/۶۲).

نکته‌ای که درباره این آیه وجود دارد، این است که آیا «وسع» به معنای طاقت و قدرت است و آیه، تکلیف به ما لایطاق را نفی می‌کند یا اینکه «وسع» عبارت است از مقدار فعلی که انسان، بدون زحمت و مشقت می‌تواند آن را انجام دهد و اگر فعلی حرجی باشد، خارج از وسع به شمار می‌آید و در نتیجه، آیه، تکلیف حرجی را نفی می‌کند؟

در کتابهای لغت، کلمه «وسع» به هر دو معنا ذکر شده است. در مجمع‌البحرین آمده است: «قوله ﴿لایکلف الله نفساً إیفاً وسعها﴾ أى إلا طاقتها ما تقدر علیه. و الوسع: الطاقة». جوهری در صحاح اللغة می‌گوید: «الوسع و السعة: الجدة و الطاقة، و التوسیع خلاف التضييق». در لسان العرب آمده است: «السعة: نقيض الضيق - و يقال: هل تسع ذلك أى هل تطيقه».

در کتابهای تفسیری هم آیه شریفه به هر دو معنا آمده است. بعضی از مفسران با این آیه، تکلیف به ما لایطاق را نفی کرده‌اند؛ از جمله شیخ طوسی در ذیل آیه می‌فرماید: این آیه عقیده قائلان به جبر را که می‌گویند خداوند انسان را به ما لایطاق تکلیف می‌کند، باطل کرده است؛ چون وسع عبارت است از آنچه قدرت انسان، آن را شامل می‌شود (۱۴۰۹: ۲/۳۸۵).

۱. علامه طباطبایی هم در ذیل آیه ۲۸۶ بقره به همین معنی اشاره کرده‌اند (بی‌تا: ۴۳۳/۲). از میان اهل سنت هم که به این معنا اشاره دارند، می‌توان از ابن‌کنیر (۱۳۸۸: ۱/۳۴۲) و صابونی (۱۴۱۴: ۱/۱۸۱) نام برد.

اما در تفاسیر دیگر، با این آیه تکلیف حرجی نفی شده است؛ از جمله مرحوم طبرسی در ذیل آیه ۲۸۶ سوره بقره می‌فرماید:

وسع، مرحله پایین‌تر از طاقت است. هنگامی که گفته می‌شود آن کار در وسع انسان است؛ یعنی اینکه انسان می‌تواند آن کار را بدون زحمت و مشقت شدید انجام دهد (۱۴۰۶: ۶۹۰/۲).

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۶۲ سوره مؤمنون می‌فرماید:

این آیه شریفه هم بر نفی تکلیف حرجی و خارج از وسع در اعتقادات دلالت می‌کند؛ زیرا خداوند آیات و حجتهای آشکاری را قرار داده و انسان را مجهز به قوه عقل و درک کرده است و از هر کسی به مقدار وسع و طاقتش این اعتقاد را خواسته است، و هم بر نفی تکلیف حرجی در مقام عمل دلالت می‌کند؛ بدین معنا که در دین اسلام، حکمی که اصل تشریحش مبتنی بر حرج باشد، وجود ندارد؛ مانند رهبانیت و ذبح اولاد. همچنین احکامی که در بعضی از مصادیق (به دلیل خصوصیت مورد) موجب حرج بر مکلف می‌شود، در آن مصادیق هم حکم نفی می‌شود؛ مانند روزه برای مریض؛ زیرا «نفساً» نکره در سیاق نفی است و مفید عموم می‌باشد. بدین ترتیب، هر نفسی در هر موقعیتی که فرض شود، به اندازه وسعش تکلیف شده و به تکلیف حرجی امر نشده است؛ خواه حرج در اصل حکم باشد و یا اینکه در موارد خاصی حرجی شده باشد (بی‌تا: ۴۲/۱۵).

بعضی از کتابهای تفسیری اهل سنت هم وسع را به معنای یسر گرفته‌اند؛ از جمله زمخشری می‌گوید:

وسع عبارت است از آنچه انسان بدون زحمت و مشقت می‌تواند انجام دهد و این آیه از عدل و رحمت خداوند خبر می‌دهد؛ چون برای انسان ممکن است که در روز بیشتر از پنج نماز بگذارد و یا در سال، بیشتر از یک ماه روزه بگیرد و یا بیشتر از یک حج انجام بدهد، اما خداوند بیشتر از این، تکلیف نکرده است (۱۳۸۵: ۴۰۷/۱).

۱. همچنین ایشان در ذیل آیه ۴۲ سوره اعراف، وسع را به معنای یسر گرفته‌اند (بی‌تا: ۱۱۵/۸).
۲. در چند کتاب تفسیری دیگر اهل سنت وسع به «یسر» معنا شده است؛ از جمله: آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ۶۹/۳؛ فخر رازی، بی‌تا: ۱۴۹/۷؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۸۵/۳؛ واحدی نیشابوری، ۱۴۱۵: ۴۰۹/۱.

آیه پنجم: ﴿... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا...﴾ (بقره/ ۲۸۶)؛ پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده آن چنان که (به سبب گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی.

«اصر» در اصل به معنای نگهداری و محبوس ساختن است و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود و نیز به عهد و پیمانهای که آدمی را محدود می‌سازد، اطلاق می‌گردد. به همین دلیل، مجازات و کیفر را نیز گاهی «اصر» می‌گویند.

در این جمله، پیامبر از زبان مؤمنان از خداوند تقاضا می‌کند که از تکالیف سنگین که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می‌گردد، آنها را معاف دارد و خداوند نیز تکالیف سخت و مشکلی را که در ادیان سابق وجود داشته است، به سبب رحمتش نسبت به امت اسلام نفی کرده است.

مرحوم طبرسی در کتاب *احتجاج* روایتی را نقل می‌کند که در آن، تعدادی از آصار و شدایدی که در ادیان سابق بوده و در دین اسلام نفی شده، ذکر شده است؛ از جمله در ادیان سابق، پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب بوده است و حال آنکه در دین اسلام، پنج نماز قرار داده شده است و اجر پنجاه نماز به نماز گزاران داده می‌شود. یا در ادیان سابق، می‌بایست نماز در مکانهای مخصوصی انجام می‌شد، حال آنکه در دین اسلام، در هر مکانی که نماز انجام شود، کفایت می‌کند (طبرسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۲۷).

### ۲-۳. روایات

روایات متعددی از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده که مبنای قاعده نفی عسر و حرج قرار گرفته است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: در دسته نخست، نفی حرج، به عنوان حکمت حکم ذکر شده و در دسته دوم، علت حکم دانسته شده است.

دسته نخست: در تعدادی از روایات، نفی حرج به عنوان حکمت حکم ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. روایت ابوبصیر: ابوبصیر از امام علیه‌السلام سؤال می‌کند: در سفرها چه بسا به

برکه‌هایی برمی‌خوریم که در کنار آبادی است و انواع نجاسات در آن یافت می‌شود، حضرت می‌فرماید: آب را با دستت به هم بزنی و سپس وضو بگیری؛ زیرا در دین، مضیقه و تنگنا نیست و خداوند می‌فرماید: «بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱/۱۲۰، ح ۱۴؛ شیخ طوسی، ۱۳۷۷: ۱/۲۲، ح ۱۰؛ همو، ۱۳۹۰: ۱/۴۱۷، ح ۳۵).

از این روایت برداشت می‌شود که خداوند در جعل احکام به سهولت و آسان بودن آنها توجه داشته است. درباره آب کر، اگر حکمی می‌شد که به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می‌شود، برای اغلب مردم موجب حرج و زحمت می‌شد؛ لذا این حکم نفی شده است.

البته روشن است که نفی حرج برای حکم عدم انفعال آب کر، حکمت است؛ یعنی در جعل حکم، این مصلحت که مردم به زحمت و مشقت نیفتند، مدنظر بوده است، ولی حکم، دایره مدار حکمت نیست و اگر برای شخصی حکم به انفعال آب کر، موجب زحمت نباشد، باز هم حکم به عدم انفعال وجود دارد. همین‌طور، اگر احکام دیگری موجب عسر و حرج شود، با استناد به این روایت نمی‌توان آنها را نفی کرد.

۲. روایت محمد بن میسر: راوی درباره مردی سؤال کرده که جنب است و در مسیر خود به آب خیلی بر خورد کرده است و می‌خواهد با آن غسل کند، در حالی که هم فاقد ظرف است و هم دستهای وی آلوده است. حضرت در پاسخ می‌فرماید: این فرد، ابتدا باید دستش را در آب فرو برده، وضو بگیرد و سپس غسل نماید. این مورد از مواردی است که خداوند می‌فرماید: «بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱/۱۱۴، ح ۵؛ کلینی، ۱۳۸۸: ۳/۴، ح ۲).

در این روایت، کلمه «قدرتان: آلوده» مبهم است. اگر مراد از آلودگی، نجاست باشد (که بعید است)، روایت بر عدم انفعال آب قلیل دلالت می‌کند و اگر مراد، آلودگی عرفی باشد (که همین هم محتمل است)، روایت ناظر است به نفی حکم استجابی که عبارت است از شستن دستها قبل از داخل کردن دست در ظرف آب، و این حکم استجابی یا به سبب اجتناب از کثیف بودن دست است و یا به سبب

اجتناب از نجاستی است که محتمل می‌باشد و شرعاً در صورت شک، اجتناب از آنها لازم نیست. البته از جهتی هم ممکن است که در روایت، تقیه باشد؛ چون وضو را همراه با غسل جنابت ذکر کرده است. در هر صورت، در این روایت به نفی حرج به عنوان حکمت استناد شده است؛ چون حکم شستن دستها برای همه حرجی نیست.

۳. روایت احمد بن محمد بن ابی نصر: راوی می‌گوید: از امام پرسیدم، شخصی لباسی را که از پوست حیوانات ساخته شده، از بازار می‌خرد و نمی‌داند که این لباس پاک است یا خیر. آیا می‌تواند با آن نماز بخواند؟ حضرت فرمودند: بله، اشکالی ندارد، و بعد از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان می‌فرمودند: «خارج چون نادان بودند، بر خودشان سخت می‌گرفتند و دین، آسانتر از این است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۷۳/۲، ج ۳: شیخ طوسی، ۱۳۹۰: ۳۶۸/۲، ج ۶۱).

از این روایت استفاده می‌شود که حکمت حلیت و طهارت چیزهایی که از بازار مسلمانان خرید می‌شود، توسعه بر امت و رفع ضیق از آنها می‌باشد. عبارت «إنّ الدین أوسع من ذلك» یک مطلب کلی را بیان می‌کند که این حکمت در همه نواحی دین مورد نظر بوده است و تمام نواحی دین، سهل و آسان است. البته در این روایت به نفی حرج به عنوان حکمت استناد شده است.

در مجموع باید گفت: از این دسته روایات که در آنها به نفی حرج به عنوان حکمت حکم استناد شده است، نمی‌توان یک قاعده کلی را استفاده کرد که در تمامی ابواب فقه جاری شود.

دسته دوم: در تعدادی از روایات، نفی حرج به عنوان علت حکم ذکر شده است که به ذکر چند روایت و تبیین مختصر آنها می‌پردازیم:

۱. روایت نخست: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: از چیزهایی که خداوند به امت من تفضل کرده و آنها را بر دیگر امتهای برتری داده، این است که سه ویژگی به آنها اعطا کرده که این خصلتها را فقط به پیامبران داده است. یکی از آنها این است که وقتی پیامبری مبعوث می‌شد، خداوند به وی می‌فرمود: در راه دین خود تلاش کن و هیچ‌گونه زحمت و مشقتی بر تو در این مسیر نیست. خداوند این ویژگی را به امت

من هم داده است، هنگامی که می‌فرماید: «و بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است» و حرج به معنای ضیق و سختی است (حمیری، ۱۴۱۳: ۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰۰/۵، ح ۱).

از این روایت استفاده می‌شود که نفی حرج، علت است؛ یعنی مکلف باید در راه امتثال احکام الهی تلاش کند، ولی این تلاش مقید است به اینکه موجب زحمت و مشقت وی نشود و هر جا که امتثال حکم، سخت و مشکل بود، آن حکم نفی می‌شود.

۲. روایت هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند به مقدار وسع و طاقت بندگان به آنها تکلیف کرده است. در شبانه‌روز پنج نماز بر آنها واجب کرد - تا آنجا که می‌فرماید- و یک حج بر آنها واجب کرده است. حال آنکه مردم بیشتر از این مقدار را می‌توانند انجام بدهند، اما خداوند کمتر از آن مقداری که در توانشان هست، به آنها امر کرده است (برقی، ۱۳۷۰: ۱/۳۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱/۵، ح ۶۶).

از مثالها و مطالب بعد از کلمه «یطیقون» فهمیده می‌شود که مراد از طاقت، نهایت قدرت و توانایی شخص نیست، بلکه منظور، آن مقدار توانایی است که شخص، بدون زحمت و مشقت شدید می‌تواند کاری را انجام دهد. اگر مثالهایی را که در روایت ذکر شده، لحاظ نکنیم، با توجه به کبرای کلی که در روایت ذکر شده (که می‌فرماید: خداوند به بندگانش کمتر از آن مقداری که قدرت انجام آن را دارند، امر کرده است) می‌توان از روایت استفاده کرد که نفی حرج، علت است و هرگاه امتثال تکلیفی برای مکلف موجب زحمت و مشقت شدید شود، آن تکلیف نفی می‌شود.

۳. روایت عبدالاعلی: راوی به امام صادق علیه السلام می‌گوید به زمین افتادم و ناخنم جدا شد. انگشت خود را با پارچه‌ای بسته‌ام، حال چگونه باید وضو بگیرم؟ امام می‌فرماید: حکم این قضیه و نظایر آن از کتاب خدا روشن می‌شود. خداوند فرموده است: «در دین بر شما حرجی قرار داده نشده است»، پس بر آن مسح کن (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۲۷۷/۱، ح ۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰: ۱/۳۶۳).

بررسی دلالتی: از پاسخ امام علیه السلام استفاده می‌شود که نفی حرج، یک قاعده کلی است که می‌توان از آن برای رفع احکامی که سخت و مشکل است، استفاده کرد.

در این روایت، نفی حرج علت حکم قرار داده شده است.

نسبت به مفاد روایت، دو اشکال مطرح است:

اشکال نخست اینکه آیه نفی حرج، اصل وضو را نفی می کند. اما وجوب مسح بر جبیره از کجا استفاده می شود؟

چند پاسخ به این اشکال داده شده است:

یک. شیخ انصاری می نویسد:

مسح واجب در وضو، مشتمل بر دو جزء است: یکی کشیدن دست بر محل مسح و دیگری تماس دست با پوست بدن، و اینکه جزء دوم به سبب نفی حرج، ساقط شده است، موجب سقوط جزء نخست نمی شود (۱۴۱۲: ۶۰/۱).

البته این جواب، خود دارای اشکال است؛ زیرا تقسیم حکم وجوب مسح به دو جزء، خلاف عرف است. کشیدن دست به تنهایی مطلوب نیست و مقدمه است برای تماس دست با پوست بدن؛ لذا وقتی که ذی المقدمه به واسطه نفی حرج ساقط شود، کشیدن دست به طریق اولی ساقط می شود.

دو. آیه الله مکارم شیرازی می فرماید:

مسح به شکل معمولی، توسط آیه شریفه نفی می شود، اما اینکه به جای آن باید دست را بر پارچه بکشیم، از قاعده میسور (که خصوصاً در باب وضو و نماز به آن زیاد عمل می شود) استفاده می شود (۱۴۱۱: ۱۶۹/۱).

سه. «امسح علیه» یک تکلیف جدید تعبدی است و نیازی به این توجیحات ندارد. اشکال دوم این است که چرا امام علیه السلام امر به مسح بر جبیره کرده اند، با اینکه فقط یک ناخن وی جدا شده و می توانست بر روی انگشتان دیگر مسح کند؟ در پاسخ باید گفت: این امر امام یا به سبب عمل به استحباب مسح تمام دست بر تمام روی پاست و یا اینکه ناخن از دست وی جدا شده و شستن تمام دست واجب است.

بررسی سندی: همه راویان این روایت غیر از عبدالاعلی توثیق شده اند، اما نسبت به اینکه آیا عبدالاعلی هم ثقة است یا خیر، دلایلی اقامه شده است که آیه الله خوبی آنها را ذکر کرده و رد نموده اند (ر.ک: خوبی، ۱۴۰۲: ۲۵۶/۹).



### ۳-۳. اجماع

به نظر ما، در بحث قاعده نفی عسر و حرج نمی‌توان به اجماع - به عنوان یکی از مبانی فقهی - استناد جست؛ چرا که بر این اجماع، ایراداتی وارد است:

۱. اصل انعقاد اجماع و ادعای نفی خلاف و نیافتن مخالف در مسئله، ناتمام است؛ زیرا اکثر علما این مسئله را به عنوان یک بحث مستقل بیان نکرده‌اند و صریحاً نسبت به عنوان کلی قاعده، اظهار نظر ننموده‌اند؛ گرچه در موارد خاصی از احکام، مانند وضوی حرجی، اکثر علما به قاعده تمسک جسته‌اند.

۲. اگر کسی ادعا کند که یکی از مبانی فقهی قاعده، اجماع علمای اسلام بر عدم جواز جعل حکم حرجی است، این اجماع همانند بسیاری از اجماعهایی که در کلمات علما ادعا و یا حکایت شده است، اجماع مصطلح و تعبدی - که کاشف از رأی و نظر معصوم ع باشد - نیست، بلکه این گونه اجماعها - به خصوص اجماع مورد بحث ما - یا مدرک آنها معلوم است و یا دست کم، احتمال مدرکی بودن آنها می‌رود و اجماع مدرکی هم به اتفاق همه فقیهان حجت نیست.

با وجود این، آیات و روایاتی که در مسئله مورد بحث ما وارد شده است، بعید می‌نماید که مراد مدعیان اجماع، اجماع تعبدی محض - که کاشف از رأی معصوم است - باشد، بلکه مدرک مدعیان اجماع، همین آیات و روایاتی است که درباره مسئله وجود دارد.

بدین ترتیب، خود اجماع، یک دلیل مستقلی نخواهد بود. مدرک اجماع؛ یعنی آیات و روایات را باید دید که آیا می‌شود این قاعده را از آنها استفاده کرد یا نه. اگر بعضی بر اثر اجتهاد و استنباط شخصی خود از این آیات و اخبار، نفی تکلیف عسر و حرجی را برداشت کرده‌اند، فهم و برداشت آنان برای دیگران حجت نیست.

### ۳-۴. دلیل عقلی

از ویژگیهای مهم فقاهت در اسلام، واقع‌بینی آن است و احکام شرع، هر یک لطفی است از سوی پروردگار و رهنمودی است به سوی دیدگاههای واقعی عقل. در

حقیقت، احکام شرع، نگه‌دارندهٔ مصلحت واقعی انسان است تا او را به سعادت راه نماید.

بدون شک، اگر عسر و حرج ناشی از یک تکلیف، موجب امر به فعلی خارج از طاقت انسان و یا موجب اختلال در زندگی انسان شود، به حکم عقل، چنین تکلیفی قبیح است و از انسان برداشته می‌شود. گرچه دربارهٔ تکلیف به «مالایطاق»، بعضی گفته‌اند که اصلاً ممتنع است و ممکن نیست، نه اینکه ممکن باشد، اما قبیح شمرده شود؛ زیرا امر و نهی، در حقیقت عبارت است از برانگیختن و وادار کردن مکلف به انجام یا ترک فعلی که در حیطة قدرتش می‌باشد و روشن است که تکلیف به چیزی که خارج از طاقت انسان است، به این معنا ممکن نیست (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹: ۲۱۱/۱).

اما در بحث از مبنای عقلی قاعدهٔ نفی عسر و حرج، بحث از عسر و حرجی که از طاقت بشر بیرون باشد، مطرح نیست؛ زیرا اولاً ممکن است بتوان از ادلهٔ قاعده چنین استفاده کرد که نفی حکم حرجی به سبب امتنان است و نفی چیزی که جعلش ممکن نیست و یا حداقل قبیح است، دارای امتنان نیست. ثانیاً از آیات و روایات، استفاده می‌شود که نفی عسر و حرج، مختص این امت است و روشن است که تکلیف به «مالایطاق» در ادیان سابق هم نبوده است. همچنین بحث از عسر و حرجی که موجب اختلال در نظام زندگی انسان شود، مطرح نیست؛ زیرا قاعده از این مورد انصراف دارد و آن را شامل نمی‌شود.

نتیجه اینکه منظور از عسر و حرج در این قاعده، عسر و حرجی است که در محدودهٔ طاقت بشر است و موجب اختلال در زندگی انسان هم نمی‌شود، اما به طور معمول، تحمل آن سخت است و موجب قرار گرفتن مکلف در تنگنا و مضیقه می‌شود. بدین ترتیب، آیا عقل، تکلیف دارای عسر و حرجی را که به طور معمول، تحمل آن سخت است، قبیح می‌داند یا خیر؟

برخی در اثبات عقلی بودن قاعدهٔ نفی عسر و حرج، به قاعده لطف استناد کرده‌اند. در توضیح باید بگوییم: اینکه لطف بر خداوند واجب است، مورد اتفاق است و لطف عبارت است از نزدیک کردن مکلف به طاعت و دور کردن وی از

معصیت و تردیدی نیست که تکلیف به آنچه موجب مشقت تحمل ناپذیر است، نزدیک کردن به معصیت است و خلاف لطف می‌باشد و خداوند، رحیم است و بعید به نظر می‌رسد که بندگانش را به وسیله چیزی که غالباً باعث عذاب آنها می‌شود، آزمایش کند. بدین ترتیب، همچنان که تکلیف به «ما لایطاق» ممتنع و قبیح است، تکلیف موجب عسر و حرج هم با لطف و رحمت خداوند، ناسازگار می‌نماید و قبیح است؛ زیرا موجب دوری بندگان از درگاه او می‌شود.

اینکه بر تکلیف موجب عسر و حرج، ثواب فراوانی مترتب شود، باعث عدم قبح چنین تکلیفی نمی‌شود؛ زیرا بین امور قهری و اختیاری، تفاوت است. اینکه خداوند انسان را به بلائی شدید مانند مرض و شکستن استخوان مبتلا کند و این را کفاره گناهان و یا موجب ارتفاع درجه در آخرت قرار دهد، مورد قبول است. این امور واقع شده و روایات هم آن را بیان کرده است، اما اگر فعل سخت، اختیاری باشد و مولی عبدش را به امور مشکل تکلیف کند و بر انجام تکلیف، ثوابهای زیادی را مترتب سازد و بر مخالفت با آن، وعده عذاب دهد، مخالف روش و سیره عقلاست و با لطف، منافات دارد (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۲۸۶/۱).

در ایراد به این نظریه می‌توان گفت: اینکه بعضی از مکلفان، تکالیف سخت و مشکل را انجام نمی‌دهند، باعث نمی‌شود که خداوند، حکم را جعل نکند؛ زیرا عصیان مکلفان به دلیل نقص خود آنها و عدم انقیادشان می‌باشد نه نقص حکم و قانون. و تکلیف حرجی، هیچ منافاتی با لطف ندارد؛ چرا که بعضی با انجام همین تکالیف سخت و مشکل، به اجر و قرب بیشتری می‌رسند. اینکه گفته شد تکلیف موجب عسر و حرج، بر خلاف طریقه و سیره عقلاست، پذیرفته نیست؛ زیرا در عرف دیده می‌شود که مردم، بعضی از کارهای سخت را به سبب منافع دنیوی که به دنبال دارد، انجام می‌دهند و عقلا بندگان و حتی فرزندان خود را به انجام افعال سخت و مشکل امر می‌کنند. بدین ترتیب، عقل حکمی در قبح تکلیف به امور سخت و مشکل صادر نمی‌کند.

## کتاب شناسی

١. آلوسی بغدادی، روح المعانی، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٥ ق.
٢. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث و الاثر، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا.
٣. ابن زهره حلی، غنی النزوع، قم، مؤسسة الامام الصادق علیه السلام، ١٤١٧ ق.
٤. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر، ١٣٨٨ ق.
٥. انصاری، مرتضی، التقیه، تحقیق فارس الحسون، قم، مؤسسه قائم آل محمد علیهم السلام، ١٤١٢ ق.
٦. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٧٠ ش.
٧. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمه، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ١٤١٨ ق.
٨. همو، وسائل الشیعه، چاپ پنجم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ ق.
٩. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح، العناوین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٧ ق.
١٠. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٣ ق.
١١. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، چاپ سوم، بیروت، دار الزهراء، ١٤٠٣ ق.
١٢. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ١٤٠٤ ق.
١٣. روحانی، سید محمد، منتقى الاصول، چاپ دوم، بیروت، دار الجلی، ١٤١٦ ق.
١٤. زمخشری، جارالله، الکشاف، مصر، مكتبة البابی الحلبي، ١٣٨٥ ق.
١٥. سید مرتضی، الانتصار، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، ١٣٩١ ق.
١٦. شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، نجف اشرف، منشورات المكتبة الحیدریه، ١٣٨٥ ق.
١٧. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٧٧ ق.
١٨. همو، التبیان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤٠٩ ق.
١٩. همو، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٩٠ ق.
٢٠. شیخ مفید، محمد بن محمد، المقنعه، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٠ ق.
٢١. صابونی، محمد علی، صفوی التفاسیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤١٤ ق.
٢٢. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
٢٣. طبرسی، فضل بن حسن، الاحتجاج، النجف الاشرف، دار النعمان للطباعة و النشر، ١٣٨٦ ق.
٢٤. همو، مجمع البیان، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر، ١٤٠٦ ق.
٢٥. فخر رازی، التفسیر الکبیر، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٢٦. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات، ١٤١١ ق.
٢٧. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٨٨ ق.
٢٨. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ ق.
٢٩. محقق حلی، جعفر بن حسن، الرسائل التسع، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ١٣٧١ ش.
٣٠. همو، المعتمر، قم، مؤسسه سید الشهداء، ١٣٦٤ ش.
٣١. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقہیه، چاپ سوم، قم، مدرسه الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ١٤١١ ق.
٣٢. موسوی بجنوردی، سید میرزا حسن، القواعد الفقہیه، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ١٣٨٩ ق.
٣٣. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٩٣ ق.
٣٤. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ١٤١٧ ق.
٣٥. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، التفسیر الوسیط، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٥ ق.